

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم أجمعين.

کلام در مورد این فرمایش مرحوم محقق حلی در شرایع بود که فرمودند: و اما الشاهد فلا يجوز له اخذ الاجره لتعين الاقامه عليه مع التمكن.»

بمن الله تعالى این فرع را به سرانجام رساندیم و ملاحظات آن را مطرح کردیم.

در ادامه ایشان می فرماید «و يجوز للمؤذن و القاسم و كاتب القاضی و المترجم و صاحب الديوان و والی بیت المال ان يأخذو الرزق من بیت المال لانه من المصالح و كذا من يكيل للناس و يزن و من يعلم القرآن و الآداب.»

کلام اول، جواز ارتزاق این طوائف از بیت المال است، اول می فرماید مؤذن که مراد آن کسی است که برای اذان گویی تعیین شده است برای اعلان عمومی، چون اذان گفتن بر همه مستحب است و اگر جاهایی برای زیارت رفته باشید یا مساجدی که متدینین سنتی هستند، همزمان گاهی با مؤذن اصلی چند نفر دیگر هم اذان می گویند. آنجایی که گفته می شود ارتزاق مؤذن از بیت المال جایز است مراد آن مؤذنی است که تحت عنوان مأموریت از جانب حکومت اسلامی شغلش اذان گویی است و اگر کسی مأموریت پیدا کرده که در اوقات خمسه اذان بگوید ارتزاق این شخص محل کلام است نه ارتزاق هر مؤذنی. اگر چنانچه کسی به نحو مذکور مؤذن شد، مرحوم محقق حلی می فرماید ارتزاق او از بیت المال جایز است.

عنوان دوم قاسم است مراد از قاسم هم کسی است که مسؤولیت تقسیم کردن بیت المال را برعهده دارد که عوایدی که وارد بیت المال می شود، دستور العملی که برای تقسیم می دهند، این آدم بین اصناف مستحق دریافت تقسیم می کند، فروعی هم در فقه هست که اگر کسی در جنگ به غنائمی برسد و چیزی به دست بیاورد که اگر معادل سهم او از غنیمت باشد از او گرفته نمی شود هرچند خودش نباید رأساً چیزی برمی داشت، بلکه باید به بیت المال می داد تا قاسم تقسیم کند.

امروزه اگر بخواهیم معادل برای قاسم بگوییم، سازمان برنامه و بودجه کشور قاسم بیت المال است که در حقیقت در بودجه های محل مصرف بیت المال از بودجه های عمومی یک تصویب بودجه داریم که کار مجلس است و یک تخصیص بودجه داریم که کار سازمان برنامه و بودجه است. بنابراین ممکن است بودجه های مختلفی تصویب بشود ولی در مقام تخصیص اعتبار به دلیل کمبود، قاسم از تقسیم خود داری کند که همان سازمان برنامه و بودجه است.

عنوان بعدی کاتب القاضی که این جا مطرح فرموده و در سنوات یش گفتیم این که آیا کتابت در قاضی شرط است یا خیر محل کلام است. برخی فرموده اند شرط نیست بعد هم گفتند که قاضی نیاز به کتابت ندارد بلکه باید کاتب داشته باشد یعنی کسی که احکام قاضی را بنویسد و عنوان کاتب القاضی برای او آمده است.

التهایه امروزه، حرف فراتر از این ها است و اصولا این مباحث را در دانش حقوق در مباحث آیین دادرسی یک، در بحث سازمان و تشکیلات خوانده می شود که السلطة القضاییه که به عنوان یکی از قوای سه گانه خودش یک سازمانی دارد و نهادهای قضایی وابسته دارد مثل سازمان قضایی نیروهای مسلح و محاکم انقلاب و دیوان عالی کشور و هم نهادهای شبه قضایی وابسته دارد مثل شوراهای حل اختلاف و هم غیر قضایی مثل سازمان ثبت اسناد و املاک و ثبت احوال. در خود دادگاه ها هم منشی (کاتب) یک از شؤن کارمندی در دفتر دادگاه است، مدیر دفتر و ثبات و بایگان هم هستند که جزء تشکیلات امروزی هستند و يجوز الارتزاق لهم من بیت المال چون در معیت قاضی انجام وظیفه می کنند. بنابراین خود کاتب القاضی به عنوان یک مصداق به تنهایی امروزه مطرح نیست چون دلیل مسأله مصالح عامه است و مصلحت عامه اقتضا می کند که بایگان و امثال آن نیز داشته باشیم. در روزگارهای قدیم شاید نیازی نبود که پرونده شماره گذاری بشود ولی امروز انواع ثبت وجود دارد. در حقیقت تحت عنوان این که کارکنان اداری هستند نه صرف کاتب در معنای منشی صرفا بلکه آنهای دیگر هم همچنین حکم واحد دارند.

عنوان بعدی مترجم است که از جهت موضوع شناسی کلام در این است که مترجم کارش ترجمه کردن است یعنی قاضی اگر محتاج به مترجم شد مثلا اصحاب دعوا عرب بودند و قاضی فارسی زبان است و نیاز به ترجمه کردن داشته باشیم، چه کنیم؟ پول این ترجمه توسط چه کسی باید پرداخت شود؛ مرحوم محقق حلی می فرماید این هم از مصادیق مصرف از بیت المال است. البته امروزه مسأله به بساطت گذشته نیست و به لحاظ موضوع شناسی مترجم در مقررات امروز باید ببینیم برای چه نیاز است و در چه مرحله ای مورد نیاز است؟ در دعاوی مدنی، فردی که می خواهد دادخواست بدهد مکلف است که به زبان رسمی دادخواست بدهد پس این بخش دیگر بر عهده حاکمیت نیست، دوم این که اگر کسی بخواهد دلائل ارائه کند، ارائه دلیل اثبات دعوا به

عده مدعی است اما قاضی که می خواهد حکم صادر کند و موضوع خارجی را بخواهد بر قواعد کلی و مقررات قانونی منطبق کند، استناد به حکم کار قاضی است. مع الوصف اگر دلیل اثبات حکم ما با یک زبان دیگری است، این قاضی است که باید تسلط داشته باشد، مثلا یک قاضی لاجرم باید به متون فقهی مراجعه کند که باید توان مراجعه داشته باشد و بحث مترجم مطرح نیست.

در همین جا در سه موضع مقررات استثناء می کند که دلیل اثبات حکم را هم مدعی باید ارائه بکند خلافا لاصل؛ جایی که دلیل حکم به زبان دیگری است؛

اول احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه اگر چنانچه در احوال شخصیه یکی از برادران اهل تسنن در کردستان یا در سیستان به دادگاه رفتند و در مورد بحث خانواده است و یکی بگوید طلاق ما به این صورت که بدون رکن شاهد و از روی عصبانیت و تعریضا زخم را طلاق دادم درست است به خاطر فتاوی اهل سنت، فتاوا به زبان بلوچی و کردی است که خودش باید آنها را در دارالترجمه رسمی ببرد و ترجمه کند و همراه با مهر و امضا بیاورد.

دوم راجع به احوال شخصیه اتباع خارجه است. مثلا مرد و زن فرانسوی که در ایران زندگی می کنند و در دادگاه خانواده ایران برای طلاق رفته اند، باید مقررات کشور متبوع خودشان اجرا شود، وظیفه ارائه مقررات کشورشان برعهده خودشان است که باید متن آن زبان را در دارالترجمه رسمی دادگستری ببرند و متن ترجمه شده را همراه با تصدیق بیاورند.

موضع سوم قراردادهای تجاری است که بین تجار امضا می شود که در قراردادشان توافق شده که مقررات آن کشور در قرارداد حاکم باشد، مثل تاجر ایرانی و فرانسوی که قرارداد بسته اند و گفته اند که بر قرارداد ما قوانین فرانسه حاکم باشد آنها وقتی به دادگاه ایران مراجعه می کنند باید مقررات فرانسه را در دارالترجمه رسمی ببرند و همراه با تصدیق بیاورند.

و الحمد لله رب العالمین